



①

درس ۲۶

قدّمه اول = هر مطلق (ماهیت) نسبت به وجود و کم نیست این و نیازمند هیچ بیرونی (علت) دارد.
[۱] ثانوی علت را اثبات کنید؟
قدّمه دوم = در جمیع بلا در جمیع محال است.
... نتیجه ← ماهیت بران وجود یا عدم، نیازمند یک در جمیع بیرونی است.

[۲] چرا علت تنحازر وجود است؟ رابطه علت و وجودی است - و معواره این ۲ موجود برقرار می شود، بنابراین ماهیت تنحازر وجود ^{مستقلاً} وجودی، محتاج به موجود دیگر است و نیازمند داشتن ماهیت در محال به علت، توأم با سامحه (عجاز) است.

[۳] هر یک از علت و معلول را تعریف کنید؟

علت = موجودی است که به نحوی، مستی ماهیت بر آن توقف دارد ← حای توقف علیه وجودی است.
معلول: چیزی است که در مستی خویش، وابسته به غیر (علت) است ← حای توقف وجود علی وجود غیره.

[۴] احتمال گویانونی را که در مورد محمول علت مطرح شده، بیان کنید و احتمال صحیح را تعیین و تبیین کنید؟
و گفته علت فاعل، معلول را ایجاد می کند، و به آن تحقق می بخشد، یک هویت خارجی را محقق می سازد و یک چیز است.
اما مفاهیم متعددی از آن استخراج می کنیم که عبارت است از ۳ ← ماهیت: جدارت است.
۳ ← انصاف: ماهیت: بوجود جدارت مستقلاً می شود.

☆ احتمال صحیح ← سیردان حکمت متعالیه ← آنچه از علت صادر می شود و محمول بالذات علت است، ماهیت معلول. نه ماهیت معلول و نه انصاف ماهیت معلول به وجود معلول و محمول: یعنی آنچه به علت توقف دارد همان وجودات. علت و معلولیت اساساً رابطه وجودی است.
معلول و محمول = وجود.

[۵] هر یک از علت تامه و ناقصه را تعریف کنید؟
تامه ← جامع همه چیز است که وجود معلول حقوق بر آن که با بود آن، معلول را می بخشد و وجود ندارد. و چون علت تامه، مستلزم وجود معلول و نیز علتش مستلزم عدم معلول است.
ناقصه ← چیزی که در از خودی بعضی از چیز است که معلول به آن وابسته است. وجودش ملزم و وجود معلول را در پی ندارد.
بطور حتم، عدم معلول را به دنبال خواهد داشت.

[۶] علت واحد و علت کسبه را توضیح دهید؟
واحد ← فقط یکی می تواند مختص به فرد باشد ← وجود امری را بار (علت) می کند.
کسبه ← علتی که در حدرات: (فایده جزئی - الله بیشتر...)

[۷] علت بسیط و مرکب را تبیین کنید؟
بسیط ← از چند جزء تشکیل نشده باشد (ابو البسائط) که در از چند جزء تشکیل شده باشد (موجودات امکانی)

علت قریب و بعید را ذکر مثال شرح دهید؟
 علت قریب ← علتی است که واسطه‌ای بین آن و معلول نباشد ← حرکت دست
 علت بعید ← علتی که واسطه‌ای بین آن و معلول باشد ← خدا
 خدا نشه اراده حرکت دست = نوشتن

۸- علت داخلی را تعریف کنید و مثال آن را بیاورید؟
 علت داخلی ← که علل قوا یا ماده نکرده - همان ماده و صورت است - که اجزای دلیل دهنده در قوا دهنده یا معلول اند.
 علت داخلی { ۱. علت مادی ← (ماده + صورت = حجم)
 ۲. علت صورتی ← علت مادی برای حجم
 علت صورتی برای حجم
 ۳. علت غایی

۹- علت خارجی را تعریف کنید و مثال آن را بیاورید؟
 علت خارجی ← که علل وجود ناک دارد - همان فاعل - و علت است.
 علت خارجی { ۱. علت فاعلی (حاجب الوجود) ← آنچه بی وجود معلول است.
 ۲. علت غایی (حاجب الوجود) ← آنچه وجود معلول به علت آن است.

۱۰- علت حقیقه و معد را با ذکر مثال تعریف کنید؟
 حقیقه ← حقیقتاً علت است. وجود معلول واجب حقیقی به آن علت دارد.
 نفس برای صورت نفس دهنده نفس برای اراده می‌شود (علت حقیقی) وجود معلول بطور ماضی بر آن متوقف است؛
 بطوریکه اگر علت نباشد، معلول ناپدید می‌شود.

معد ← اعدادی زحمت ساز مثل پدر و مادر برای فرزندان - اگر چه زحمت برای معلول فراهم می‌کنند اما زحمت برای معلول ایجاد نمی‌شود، معد از بین می‌رود. معدات علت واقعی نیستند - فقط زحمت هستند.

۱۱- آیا معد معد حقیقتاً علت اند؟ چرا؟
 حقیقتاً علت نیست. بلکه چیزی است که مانع را برای تأثیر علت فاعلی آگاه و به آن نزدیک می‌کنند، مانند ورود شکر به یک قطعه از سافت که آن را برای وارد شدن به قطعه بعدی آگاه می‌سازد و مانند سپردن نقطه‌ای از جان که موضوع زحمت را به تحقق بالفعل آن برده.
 نزدیکی می‌کنند

۸

۱- مقصود از وجوب بالقیاس معلول نسبت به علت تا چه اندازه می‌تواند راجع به وجوب معلول در صورت وجود علت، ضرورت دارد. اگر علت تا چه موجود باشد، وجود معلول ضرورت دارد.
مدعا: اگر علت تا چه موجود باشد، وجود معلول ضرورت دارد.
استدلال: اگر علت تا چه موجود باشد، وجود معلول، ضرورت ندارد.

از راه نقیض

علت تا چه عدم معلول را می‌آورد، تحقق معلول بدو علت می‌شود نه محال است زیرا معلول باید علت داشته باشد.

۹

علت

مدعا

۱۰

۲- قاعده الشیء بما له لم یوجب رابا اهل وجود بالقیاس معلول نسبت به علت تا چه - بنفید و تفاوت آن که چرا شرح دهید؟ الشیء بما له لم یجب رابا اهل وجود بالقیاس معلول نسبت به علت تا چه، یک وجوب غیری است.

| غیری | قیاسی |
|------------------------|------------------------------------|
| ۱- صفت نشیء است | ۱- وصف اضافی در جنبه است. |
| ۲- یک طرفه است | ۲- دوطرفه است. |
| ۳- مختص معلول است | ۳- قایم به علت با معلول |
| ۴- وصف، ویژه معلول است | ۴- هم معلول هم علت به آن تصقف است. |

۳

۳- وجوب بالقیاس معلول نسبت به معلول را شرح دهید و آن را اثبات کنید؟
مدعا: اگر معلول وجود داشته باشد، وجود علت، ضرورت دارد.
استدلال از راه نقیض: اگر معلول وجود داشته باشد، وجود علت ضرورت ندارد.
از وجود معلول، رسیدیم به علت.

وجود معلول، مستلزم وجود علت است. نه عدم علت. زیرا تحقق معلول بدو علت می‌شود و این محال است.

۴- حقیقت رابطه معلول با علت را شرح دهید؟ بیا کنید چگونه معلول عین رابطه به علت است؟

با توجه به حکمت متعالیه: وجود بین علت و معلول، رابطه است. معلول ذاتاً نیازمند علت است. اگر لحظه‌ای قطع شود و نباشد: معلول، معدوم و نیست می‌شود. لذا می‌توان معلول، بدون علت دانست.

۵- مقصود از نسبت معلول و علت چیست؟

وجود معلول و همدیگر کمالش در مرتبه‌ای بالاتر می‌تواند یعنی در وجود علتش به نحو قاطع است.
به عبارتی دیگر، معلول، مرتبه‌ای نازلتر علت است.

۶- امل نسبت میان علت و معلول را اثبات کنید

- بین علت و معلول : نسبت ذاتی وجود دارد.
 بین علت فاعلی و معلول : نسبتی وجود دارد.
 ۱- علت و معلول مستلزم ارتباط و پیوستگی ۲ چیز است.
 ۲- رابطی میان علت و معلول، از نوع وجود دان و وجود یافتن است.
 ۳- وجود معلول، حینیه مستقل از علت نیست (خودش نیست)
 ۴- هر معلولی عین اضافه به علتی خاص است.

علت و معلول
 ← استنادی : وجود رابطی و اضافه عین می کنند.
 ← اختلاف : اضافه بود با علتی خاص (هر قدر) علت خاص خود را دارند

۷- مفاد قائده الواجد را شرح دهید

هر امر واحد متشکلی است از اجزای و رابطی می تواند داشته باشد.
 و نیز می تواند واحد : ۱- علتی است که بسیط باشد.
 ۲- علتی است که مرکب باشد.
 یک ذات و یک وجود است. اجزای (مدرک - ماده - صفت - فعل) ندارد.
 خداوند فقط می تواند یک معلول داشته باشد و آن همان اول است.

۸- چه برهانی می توان برای اثبات قائده الواجد می توان اقامه کرد

با توجه به امل نسبت میان علت و معلول : خداوند مخلوق و معلول را نمی تواند مستقلاً خلق کند بلکه واسطه بین کار است. زیرا هر قدر از مخلوقات - ماهیات مختلفی دارند که میان این هستند. بنا بر این خداوند باید با آن نسبت داشته باشد : در نتیجه بسیط نیست. زیرا در ذات خداوند همه مملکتی می شود که این استیفاء است. چون خداوند اجزای بیست ندارد.

درس ۲۸

۱- معانی لغوی و اصطلاحی چه را بیان و اتم کن را بیان کنید

لغوی : هر چیزی که حرکت دهد
 اصطلاحی : وجودی که متوقف باشد بر چیزی که وجودش متوقف بر همان باشد.
 اصطلاحی : هر چیزی که متوقف بر چیزی دیگر باشد و در بدون واسطه
 اصطلاحی : هر چیزی که متوقف بر چیزی دیگر باشد و در واسطه

۱-۱. امتناع حور را اثبات کنید؟
 حور مستلزم آنکه است که علت خودی باشد. (5)
 عقد مطلق، علت، تقدم و وجودی برشی، دارد.
 عقد مطلق، آمدنی علت خودی باشد، تناقض بوجودی آید که تناقض هم محال است.

۳- معنای لغوی و اصطلاحی تسلسل و تفاوت آن را ذکر کنید؟
 تسلسل - لغوی - سلسله زنجیره
 اصطلاحی - مجموعه ای از علل که هر یک بر دیگری مترتب باشند. بدو آنکه به یک نقطه ختم شوند.

انواع تسلسل
 ۱- تسلسل از ناحیه علل (علت)
 ۲- تسلسل از ناحیه معلولین (معلول)
 ۳- هم در ناحیه علت و هم در ناحیه معلول.

۴- شروط تسلسل را به تفصیل با ذکر مثال توضیح دهید؟
 ۱- اجزای سلسله بالفعل موجود باشند.
 ۲- اجزای سلسله با هم موجود باشند.
 ۳- بین اجزای سلسله رابطی علی و معلولی باشد.

۵- اختلاف نظر متکلمان بابت لفظ مسئله اشاع تسلسل را ذکر کنید؟
 متکلمان: این شروط را در تسلسل معتبر نمی دانند. و بر همین را در حوادثی که در طول زمان واقع می شوند و نیز حوادثی که در یک زمان محقق می آیند ولی ترتبی (تدریجی) می آید آن وجود ندارد جاری می سازند.

است و از سوی دیگر به حادثه ای می رسد که حلقه ی پایانی همی حوادث است و نیز معتقدند که تعداد حوادث در زمان واحد - همیشه محدود و متناهی است.

۶- بایستی به رابطه ی بین وجود و معلول ترتیبی است، چگونه می توان اشاع تسلسل را اثبات کرد؟
 اگر ترتیبی علیت و معلولیت در یک سلسله ی عللی تا به نهایت ادامه پیدا کنند - بدون آنکه به علتی نرسد خود دیگر معلول نباشد - مجموعه ای از وجودی رابطه را از آن می آید بدون هیچ وجودی تا به نهایت نرسد.

۶) طبیعت و عوارضه موجود از جمالی چه حال دریافت
الهیات و چیزات که هستی معلول را اضافه می کنند
و برکن وجود می دهد.

۱-

مقصود از علت فاعلی در طبیعت و الهیات چیست؟

۲-

فاعل بالطبیعی را باز در مثال تعریف کنید؟

- ۱- کماهی به فعلی ندارد (آنچه که اینجا می دهد)
 - ۲- فعل، موافق با طبیعت است.
- تفسیر مرتبه ی قوای برنی به انفعالی را به حقیقت طبیعت
انجا می دهد.

۳-

وثری فاعل بالقدر را باز در مثال توضیح دهید؟

- ۱- کماهی به فعلی ندارد.
 - ۲- فعل موافق با طبیعت او نیست.
- تفسیر بسیار در مرتبه ی قوای برنی زیرا انفعال حقیقت بسیار به
اندر عوامل مشار اگر از سید خود خارج می شوند.

۴-

فاعل بالجبر به چه فاعلی گفته می شود؟

- ۱- به فعل خویشتن کماه است.
- ۲- فعل را بدون اراده خود یعنی به اجبار (اینجا می دهد). (فاعل)

۵-

فاعل بالرضا را تعریف کنید و مثال بزنید.

- ۱- از روی اراده و اختیار کاری را انجام می دهد.
 - ۲- علم به کاری دارد
- اجمالی ← قبل از فعل ← علم بالذات
تفصیلی ← بعد از فعل ← علم صفتی

۶-

فاعل بالقصد را تعریف و فاعل بالرضا مقابله کنید؟

- ۱. علم به کاری دارد
 - ۲. اراده و اختیار دارد
 - ۳. از کاری انگیزه دارد.
- انگیزه ای زاید به ذات است

بالرضا

۱. از روی اختیار و اراده فعلی را انجام می دهد.

۲. علم به کاری دارد

۷- فاعل بالقائه و تقدیر و در را با فاعل باهدف و فاعل بالقصد مفید

- | با القائه | با هدف | با القصد |
|-------------------------------|--------------------------------------|------------------------------|
| ۱. علم به کارش دارد. | ۱. از روی اجتناب فعل را انجام می دهد | ۱. علم به کارش دارد |
| ۲. علمش زیاد به دستش است | ۲. علم به کارش دارد | ۲. اراده و اختیار دارد |
| ۳. اراده و اختیار دارد | ۳. علم به کارش دارد | ۳. از کارش انگیخته دارد |
| ۴. انگیخته از او برداشته دارد | | ۴. انگیخته از او برداشته است |

۱-

۲-

۳-

۸- فاعل بالتعلی چه و بر چه دارد

۱. علم تحصیل قبل از افعال
۲. علم تحصیل که دارد، عین علم اجمالی به ذات است
۳. با اراده کار را انجام می دهد
۴. انگیخته خرابه به ذات ندارد

علم اجمالی در فاعل بالتعلی علم بسیط است. علم بسیط مفید و محمود کسرات می شود. مخلوقات زیادی از آن استفاده می شود.

۹- فاعل بالتخصیص چگونه فاعلی است

فاعلی که فاعلی از آن جهت به او نسبت داده شود که او را فاعل دیکر است که او و فاعل هر دو به آن فاعل هستند باشند. چنین فاعلی در فعل خویش مستخیر است. مثل: قوای طبیعی - نباتی و حیوانی که در کارهای خود فاعلی تحت سلطه و تحت آگاهی هستند و بعضی فاعل های جهان که کارهای آنها تحت تسخیر واجب تعالی است، از موانع فی الوجود الحار...

در خصوص

۱- علت غایی علی غایی نظریه مخالف (تقدیریه) مخالف: در باره علت غایی را می بیند

* نظریه نخست = اهل علت غایی و هدف دارند اختصاصی دارد به حوزه وجودانی و حیوانی که حرکت ارادی دارند اما در سایر فاعل های جهان، علت غایی وجود ندارد. در حوزه انسان نیز محدود است به فعالیت های ارادی که مربوط به میل و خواسته های انسان است. باره ای از افعال ارادی انسان که تحت تاثیر دارد بدون هدف، صادر می شوند.

۲- تقدیر حرکت و ارتباط آن با علت غایی را تبیین می کند

حرکت = کمال غایی است. برای سه بالقوه از آن جهت که بالقوه است. کمال غایی که فاعل در فعل خود به آن حرکت کند؛ کمال درمی وجود دارد که شیء متحرک با حرکتش به سوی آن توجه دارد. و حرکتش به آن منتهی می شود کمال هم نخواهد بود هر قدر که از عین حرکت را آغاز می کند نسبت به حرکت و غایت بالقوه است. حرکت کمال اول برای آن شیء بالقوه از حرکت آنکه همان وجود بالقوه غایی است و غایت همان وجود بالفعل حرکت است. عبارت دیگر حرکت نسبت به غایت وجود بالفعل است و غایت نسبت به حرکت وجود تام است.

۳- غایت حرکت همه را بطوری با حرکت دارد که تو فسیح دهی و رابطه وجودی وجود برقرار است. (۸)

همچو حرکتی خیالی از غایت نیست. زیرا اگر حرکت غایت نداشته باشد به کون تبدیل می شود یعنی اگر غایت نبود حرکت هم نبود و نمی در حال کون به سر می برد.

۴- مقصود از تقدم وجود علمی غایت بر وجود خارجی آن در فاعل نفس علمی چیست؟

فاعل غیبه که از روی علم - کار انجام می دهند - پیش از آنکه فعل به غایت آن علم دارند و لذا وجود علمی غایت در این موارد پیش از فعل محقق دارد. اما وجود خارجی غایت پس از فعل و قدرت است.

۵- چه تفاوتی میان غایت در فاعل نفس طبیعی با فاعل نفس علمی وجود دارد؟

علت غایت ۱. فاعلی که به فعلش علم و آگاهی دارد = حال جمله الفعل
 ۲. فاعلی که به فعلش علم و آگاهی ندارد = حاشی علی الله الحکمه

۶- برخی گمان کرده اند افعال مانند بازی کودکان وقتی که بدین خیالی از غایت است. جهت و مقصد این سخن را بررسی کنید؟

همچو یک از موارد مذکور، بدون غایت نیستند.

مبدأ افعال ارادی

- ۱. بعد (محرکه) - علم و تصور کار - به نفس و نفس خاص
- ۲. متوسط (شوقیه) - استیلا که اراده و تصمیم را در پی دارد.
- ۳. قریب (عامله) - کار قرار

مبدأ علم

- ۱. تفکری باشد = غایت فکری
- ۲. تخیل بدون فکر باشد
- ۳. قصد قدری = فاعلی که مبدأ علمی آن = صورت خیالی فعل
- ۴. عادت = فاعلی که مبدأ علمی آن = مبدأ خیالی + خلق و خوی
- ۵. قصد قدری = فاعلی که مبدأ علمی آن = صورت خیالی + طبیعت و فطری

۷- آیا بطور مطلق می توان گفت از افعال اراده وجود و محبت دانست؟ چرا؟

قوهی فاعله = فاعل طبیعی است و غایت آن عبارت است از هفتای حرکت.

در جای که فعل دارای مبدأ فکری است: همان مصالح و مفاسد است که بر فعل قدرت می شود.

در جای که فعل دارای مبدأ قدری نیست: غایت آن؟ همان غایت قوهی فاعله است. (اراده الهیه حرکت)

* نتیجه - محبت و بیعده بودن برخی از افعال انسان، امری سبحانی و مطلق نیست.

۱- علت مادی و معنوی در مورد مادی داشته از موجودات مطرح می شود؟ **دلیل این انحصار چیست؟**
 علت مادی و معنوی اختصاص به موجودی خاص دارند - تنها وجود جسم و انواع توانا بودن آن متوقف بر ماده و صورت است و دارای علت مادی و معنوی است. مگر به علت مادی و معنوی: علت داخلی و علت قوا که نیز می توانند بر این اینها در واقع اجزای شکل معنوی معلول هستند. و با معلول خود متحد می شوند و در بعضی وجودشان باقی می ماند.

۲- علت مادی را تعریف و اثبات کنید.

صورت به معنای آنچه شئیت و هویت یک چیز متوجه به آن است نیست به نوع شکل یافته از انضمام آن با ماده، علت مادی است - زیرا لزوماً تحقق نوعی بر آن توقف دارد و همان چیزی نیست به ماده، صورت و مادی که علت فاعلی است.

۳- آیا صورت علت مادی - ماده به شمار می رود؟ **چرا؟** **چرا؟** **چرا؟**
 آن نیست و در ذات خود نیاز به صورت ندارد. بلکه در تحلیلی که امری بیرون از ذاتی است به آن نیاز دارد صورت را نسبت به ماده باید و شئیت علت فاعلی و تحصیل حاصل بخش به ماده به شمار می آید.

۴- علت مادی را تعریف و اثبات کنید.
 ماده نیست به نوع ترکیب یافته از آن صورت، علت مادی است. زیرا وجود نوع لزوماً توقف (وابستگی) به آن دارد و همین امر نسبت به صورت، ماده می قبول گفته می است که معلول آن به شمار می آید.

۵- مادی از مادی که **علت را انحصار در ماده دانسته اند**: این سخن را از زیاده و بطلان آن بزرگتر کنید.
 ماده خواه ماده شئیت یا ماده در حقیقت چیزی قوت ندارد که لازمی آن فقدان و ندری است و در شئیت که چنین چیزی برای فعلیت در تحقق بخشدین به نوع کفایت نمی کند بنا بر این لازمی سخن ایشان آن است که: فعلیت بدون علت تحقق یافته باشد و این محال است.

۶- چرا ماده نمی تواند وجودش را خودی بگرداند؟
 زیرا حقیقت ماده - قبول و پذیرش است. حقیقت قبول و پذیرش ملکی با فقدان و ندری است، ماده نمی تواند ایبار کننده آن شئیت باشد.

(10)

۷- چنانچه توان ضرورت میان علت و معلول را انکار کردیم
آنرا برای وجود شیء فقط به عارضه انقضا کنیم، باید ملتزم شویم که آن شیء فعلیت جسم
به کن است، بدون علت به وجود آمده و این محال است = نفس قانون علیت
* انکار ضرورت میان علت و معلول، لازمه اسطیغ است که در عالم باید هر چیزی از هر علتی بوجود آید.

۸-

جنباهی بودن آثار علت و چنانچه از جهت مقدار - مدت - شدت و تبیین هندی
انواع جسمانی دارای حرکت می جوهری هستند و لذا صور نوعی و قوای آن ها به نفس و تعلیق که بی
اخلال می باید که هر کدام از دو عدم واقع شده و از جهت ذات و اثر محدود اند.

درس ۳۶

۱-

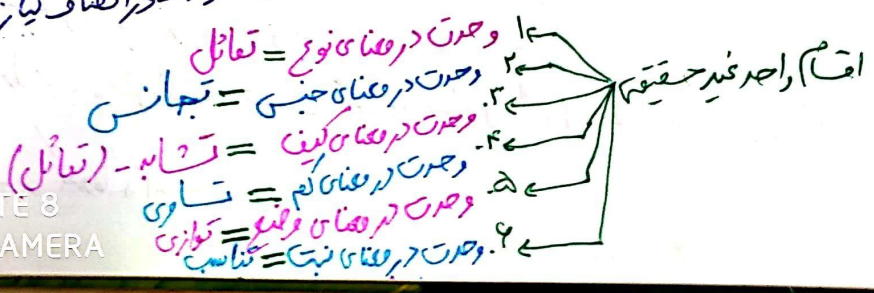
مصادیق وحدت با وجود را تبیین کنید. وحدت وجود از جهت صدق با یکدیگر برابر و
مساوقند، هر وجودی از همان جهت که موجود است، واحداست. و هر واحدی از آن جهت که
واحداست، موجود است. مصادیق: یعنی حیثیت صدق با یکی است.

۲-

آیا این گفته فلاسفه که از جهت صادق با وجود است، با تقسیم وجود به واحد و کثیر منافات
دارد؟ چیرا؟ کثیر از جهت کثیر است، واحد نخواهد بود. هر وجودی واحداست.
وحدت و کثرت ۲ مفهوم بر سیم هستند که بدون نیاز به مدفن، در ذهن رسم می شوند.
وحدت؛ همان حیثیت تقسیم شونده است. و یک شیء چگونه ممکن است به یک اعتبار و جهت،
تقسیم پذیر باشد و به اعتبار دیگر تقسیم ناپذیر: که در این صورت: به اعتبار اول به کثیر
و به اعتبار دوم به واحد.

۳-

واحد حقیقی و واحد غیر حقیقی را تمیز واقف و واحد غیر حقیقی را بیان کنید.
واحد حقیقی ← عددی واقف به وحدت مصدق است. بر آن که واحدی در عرض و انصاف واحد
واحد غیر حقیقی ← لذاته مصدق به وحدت نمی شود. در انصاف نیاز به واحد در عرض دارد.



با هر عین صورت اد
به خود قول =

اعداد است
ن
هیئت است

نوعی تعلق
دارد.

علاوه ندارد.

۳- وحدت حقه در وحدت غیر حقه را توضیح دهید. وحدت حقه = احدی که حقیقتاً کمال است و وحدت غیر حقه =

وحدت غیر حقه (وحدت غیر ذات است). وحدت غیر حقه = واحد، زیرا بر ذات است.

وحدت حقه = وحدتی که صرف از هر حقیقتی از آن برخوردار است. زیرا هر حقیقتی که در آن صرف و عین با هر وحدت است و عین غنی گفت در آن عالم است.

یک چیز است که یک عالم بر هر چیز شده است. و بر این عرفان وحدت، حقیقت واحد می شود. اصل =

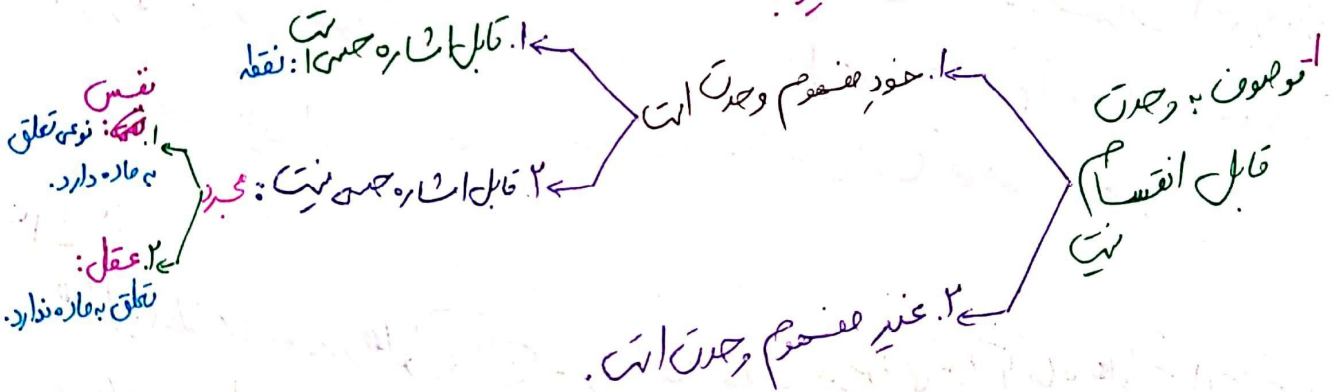
۵- واحد خصوصی و واحد عمومی را تعریف و تفاوت آن را با هم ذکر کنید.

واحد خصوصی (شخصی) = همان واحد اعداد است که با انگار خود عدد را می سازد. مبدأ اعداد است.

واحد عمومی = افراد متعدد را شبیه فراوانی را تحت پوشش خود قرار می دهد. اصل ماهیات است.

| خصوصی | عمومی |
|----------------------------------|-------------------------------|
| یک به خاص را این شایسته خاص است. | افراد زیادی را تحت پوشش دارد. |

۶- اقسام واحد خصوصی را بیان کنید.



۲- موصوف به وحدت قابل انتساب است. ۱. ذاتاً قابل انتساب است: مقدار واحد

۲. بالعرف قابل انتساب است: حجم طبیعی

۷- اقسام واحد خصوصی را بیان کنید.

۱. واحد به مفهوم لفظی = مانند وجود ضعیف

۲. واحد به مفهوم مفهومی: انسان

۱- معنای تقدیم و تاخیرات چیست؟
 مقایسه کردن ۲ شیئی نسبت به یک مبدأ مشترک به گونه ای که همیشه
 اول نسبت به با مبدأ مشترک است، تقدیم نامیده می شود و برعکس نسبت به با مبدأ مشترک است که
 تاخیر خوانده می شود.

۲- معیت را تعریف کنید و رابطه آن با تقدیم و تاخیرات چیست؟
 معیت = عبارت است از عدم اختلاف دو امر در معنایی که شأنیست اختلاف در آن معنی را دارد.
 معیت، محکم فلهای تقدیم و تاخیر است. و تفکیک اقسامی که یکی تقدیم و تاخیر می نامی شود.
 در مورد معیت نیز ملاحظه است.

۳- تقدیم و تاخیر زمانی را تعریف کنید و ملاک آن را بیابید.
 تقدیم زمانی، تقدیم است که: محقق و متأخر در آن با هم جمع نمی شوند. مانند تقدیم بعضی از اجزاء زمان بر بعضی دیگر آن، (حقیقتاً است) که ملاک آن = اشتراک ۲ چیز و قریب از زمان در وجود گذرا و سالی که قوه و فعل در آن با هم آمیخته است. به گونه ای که فعلیت یکی از آن ۲ چیز، متوقف بر قوه اش است که همراه با چیز دیگر است.

۴- تقدیم و تاخیر طبیعی در کجا به قدری می شود؟ و ملاک آن چیست؟
 میان علت ناقصه و معلول آن - زیرا ابتدا علت موجود می شود و آن گاه معلول آن تحقق می یابد.
 * ملاک = وجود
 علت ناقصه: چیزی است که وجودش برای معلول، لازم و ضروری است اما کافی نیست.

۵- تقدیم و تاخیر علی در کجا به قدری می شود؟ و ملاک آن چیست؟
 تقدیم علت تامه بر معلول آن * ملاک = وجوب وجود

۶- تقدیم و تاخیر ماهوی را توضیح دهید؟ و ملاک آن چیست؟
 میان اجزاء ماهیت و خود ماهیت است و ملاک آن = تقدیر ماهیت (ثبوت) است.

۷- تقدیم و تاخیر حقیقت و مجاز در کجا به قدری می شود؟ و ملاک آن چیست؟
 در جایی است که: ۲ چیز در اقصای یک وصف مشترک باشند و آن وصف به هر ۲ اسناد داده می شود با این تفاوت که: اقصای یکی از آن ۲ بالذات حقیقتی است اما اقصای دیگری مجازی حقیقتی است.
 ملاک آن (اصل ثبوت و تحقق) مجازی حقیقتی است.

۱- تقدم و تأخر هر شی را با تقدم و تأخر زمانی و علیی مقایسه و نقاط تفاوت را مشخص کن و بگوئید؟
دعوی - تقدم علت تا مدبر معلول - مبدأ تحقق داشتن در محال و وجوداً - ملله لولس علت در تیره معلول وجود دارد
زمانی - تقدم و تأخر در آن با هم جمع نمی شوند.
علی - تقدم علت تا مدبر معلول - مبدأ وجود و ضرورت است - نسبت علت تا مدبر به وجود نسبتاً اولی نسبت به معلول به وجود
کفایت است.

۲- تقدم و تأخر رتبی را توضیح دهید و ملاک آن را بیان کنید.
تدریج خاصیت میان چند شیء برقرار شود و آنگاه آن شیء با مبدأ خاصیت نسبی و نسبت دوری
و نزدیکی آن به آن مبدأ الحافظ شود. ملاک = نسبت قدرت به یک مبدأ معین و محدود است.
۱- تقدم و تأخر به سرف در اجابت و ملاک آن چیست؟
ملاک = تفصیل و برتری در ارزش معنایی معانی است.
در امور معنوی که زیادت و نقصان می پذیرد

درس ۳۴

۱- معنای حدیث و قدم را تحلیل و آن را با اصطلاح فلسفی حدیث و قدم مقایسه کنید.
حدیث - وجود حادث مسبوق است به نبود در زمانی که قدم در آن موجود است.
قدم - وجود شیء مسبوق نیست به نبود در زمانی که حادث به در آن موجود است.
حدیث - مسبوق بودن وجود شیء به عدم آن شیء و
قدم - مسبوق نبودن وجود شیء به عدم آن شیء.

۲- چرا بحث از حدیث و قدم از مباحث فلسفی به شمار می رود؟ توضیح دهید.
زیرا حدیث و قدم از اوصاف و احکام موجود مطلق به شمار می روند. زیرا موجود از آن جهت
که موجود است؛ یا وجودش مسبوق به عدم است یا وجودش مسبوق به عدم نیست.
* بنابراین موجود مطلق، یا حادث است یا قدم «قدم»

۳- حدیث و قدم زمانی را شرح کنید.
حدیث زمانی = وجود یکی چیز، سابقه عدم زمانی داشته باشد مانند امروز که سابقه نیستی در دیروز دارد.
و نیز پدید آمده امروز، که دیروز نبوده اند.
قدم زمانی = شیء سابقه عدم زمانی نداشته باشد. مثل = مطلق زمان که به گذشته و آینده
وجود دارد نه در گذشته و آینده.

۴- حدوث و قدم ذاتی را بیا کنید
 حدوث ذاتی = مسبقیت وجودی شیء به عدم ذاتی (وجود همراه با عدم ذاتی) = ممکن الوجود
 قدم ذاتی = وجودی شیء، مسبق به عدم ذاتی نیست = مخلوق

۵- مقصود از عدم مجامع و عدم مقابل چیست؟

عدم مقابل = عدمی است که با وجود لا حق، جمع نمی شود (مانند عدم زحانی) : عدم زحانی این شیء هرگز با وجود آن شیء جمع نمی شود. بلکه هرگاه رافع دیگری است.
 عدم مجامع = عدمی است که با وجود لا حق، جمع می شود (عدم ذاتی)

۶- مراتب موجود ممکن را از مرحله ذات تا مرحله وجودی بیا کنید

| الماهیه تقریرات - فاعلیت - فاعلیت - فاعلیت - فاعلیت | | |
|---|--|------------------------------|
| ۱- ماهیت | ۲- امکان را اعتباری می کند: یعنی امکان را و معنی برای این ماهیت درک می کند | ۳- نیاز مندی ماهیت به علت |
| ۴- فاعلیت آن را ایجاب می کند | ۵- ماهیت وجودی را ایجاب می کند | ۶- فاعلیت آن را ایجاب می کند |
| ۷- ماهیت ایجاد می شود | ۸- فاعلیت آن را ایجاب می کند | ۹- فاعلیت آن را ایجاب می کند |

۷- حدوث و قدم دهری را تقریر و آن را با حدوث و قدم ذاتی مقایسه کنید

حدوث دهری ← وجودی شیء مسبق است به عدم دهری.
 قدم دهری ← مسبق نبولان وجودی شیء به عدم دهری.

حدوث و قدم ذاتی

حدوث و قدم دهری

حدوث ذاتی: مسبقیت وجودی شیء با عدم ذاتی (ممكن الوجود)

قدم دهری = عدمی غیر مجامع است: یعنی عدمی که با وجود شیء جمع نمی شود.

قدم ذاتی: وجودی شیء مسبق به عدم ذاتی نیست = مخلوق

حدوث دهری = معلومی که وجودی سابق به عدم است و مرتبگی بالاتر در سلسله معلومی دانسته باشد.

عدم در ذاتی
 ۱. مقابل: عدمی که با وجود جمع نمی شود.
 ۲. مجامع: عدمی که با وجود مخلوق است.

۴- جدول

جدول

قد

۵- م

عکس

هر

عکس

۶- د

ار

د

۱- معنای قوه و فعل را بنویسید؟

فعل = تحقق یابنده در خارج
قوه = امکان تحقق شئی پس از تحققش (مستعد درخت هلو)

وجود الهی فی الایمان، محبت، تیرت علی آثار العظوبه: هغه

۱. بالفعل: تحقق وجود خارج شئی که آثار مورد انتظار بر آن قدرت می دهد.
۲. بالقوه: امکان تحقق شئی قبل از وقوع شدن: ان وجود بالفعل و امکانه الذی قبل تحققه بسی قوه:

۲- چرا فلاسفه از بنیاد وجود، سابق با فعلیت است؟

بالفعل تقسیم می کنند.
تقسیم موجود به بالقوه و بالفعل، قیاسی است. مانند تقسیم موجود به ذهنی و خارجی.
ظلاله می گویند، فعلیت سابق با وجود است. هر موجود از آن جهت که موجود است، بالفعل است.
از طرفی می گویند موجود به ۲ قسم است: بالفعل و بالقوه.

۳- چرا هر حادث زحانی، سابق به قوه وجود است؟

مقدمه اول = هر حادثی که به وجود می آید: ممکن الوجود است.
مقدمه دوم = منظور از این امکان، امکان استعدای است.
۱. تغییر تحول می را که در طبیعت می بینیم
۲. هر چیزی به واسطه قوه خودش، چیز خاصی می شود.

۴- چرا هر حادث زحانی، سابق به عاده است؟

۱. امکان استعدای امری وجودی است ولی عرض است: چو وصف - حالت - کینت است.
۲. هر عرضی، نیازمند موضوعی است: (وجود دفعیه دارد).
۳. موضوع، همان عاده است و منظور از عاده، هیول است.
انبات عاده است که قوه را حمل می کند.

۵- امکان ذاتی و امکان استعدای را با هم مقایسه کنید؟

- | | |
|---|--|
| ۱. امکان ذاتی وجودی را با هم مقایسه کنید؟ | ۱. اقتضای وجود و عدم ندارد. |
| ۲. امکان ذاتی وجودی است و ما به ازای خارجی ندارد. | ۲. اقتضای ذهن است و ما به ازای خارجی ندارد. |
| ۳. امکان ذاتی وجودی است و ما به ازای خارجی ندارد. | ۳. زوال ندارد. |
| ۴. امکان ذاتی وجودی است و ما به ازای خارجی ندارد. | ۴. قابل شمول و تلفیق نیست. |
| ۵. امکان ذاتی وجودی است و ما به ازای خارجی ندارد. | ۵. در ظرف وجود و عدم می آید و ممکن و مادی است. |

(16)

۶

مهم ترین ویژگی های ماده را نام ببرید؟

۱. جنسیت ماده، جنسیت قوه محض است (چون که آن که فعلیت ندارد)
۲. ماده همیشه قائم به یک فعلیت دیگر است.
۳. ماده با تغییر تعلیقات، تغییر نمی کند.

۷

چرا ماده همواره قائم به یک فعلیت دیگر است؟ زیرا وجود مساوی با فعلیت است. لذا چیزی که ذاتاً قوه محض است و هیچ سببه ای از فعلیت ندارد، جز در سایه امری به بالفعل، نمی تواند تحقق یابد.

درس ۳۹

۱

چرا خروج از قوه به فعل مستلزم حدوث تغییر در ذات یا صفات است؟
 ۱. پدید آمدن حوادث زمانی، ملازم با حدوث تغییر در جوهر و یا اعدادش است.
 ۲. خروج سببی از قوه به فعل، مستلزم تغییر در ذات (جوهر) و یا حالت ذات (عرض) است.

۲

حوادث برای حرکت، ذکر کنید؟

- * خروج تدریجی زمان می کند، به نسی؟ از قوه به فعل.
- * هر پدیده ای که حادث می شود، چنانچه قوه ای به فعلیت رسیده و هرگاه قوه ای به فعلیت نرسد، چیزی جاری نمی شود.
- حرکت وجود و صف دهنده ای دارد، وقتی تحقق پیدا کند، باعث می شود، آن چیز متصف به صفت شود.
- مثل: علم: که؟ نفس صفت می دهد.

۳

اقسام تغییر را بیان کنید و آن را با هم مقایسه کنید؟

تدریجی: تحول و دگرگونی ای که در طول زمان تحقق می یابد = حرکت
 آنی: تحول و دگرگونی که آنی صورت می پذیرد. تدریجی

دفعی

۵- حرکت قطعی و توسطی را با مثال توضیح دهید

حرکت توسطی \Leftarrow بودن جسم بین مبدأ و منتها به گونه ای که هر نقطه ای که در وسط فاصله شود، متحرک قبل و بعد از آن، در آن نقطه بماند. حالته بسیط و ثابت است که هیچ تقسیمی در آن راه ندارد.

حرکت قطعی \Leftarrow بودن جسم بین مبدأ و منتها به گونه ای که نسبت با حدود مسافت دارد.

نقطه ای را رها کند، و به نقطه ای دیگر نرسیده است. قوه ای تبدیل به فعل شده و قوه ای هنوز به حال خود باقی مانده و متحرک می خواهد آن را تبدیل به فعل کند. لازم است این امر تقسیم شدن آن به اجزاء و رسیدن شدن و گذشتن تدریجی آن است.

۶- مقصود از تصویر بنداری حرکت را بیان کنید - و توضیح دهید چرا این تصویر از حرکت حینالی است و در خارج تحقق ندارد

تصویری که حرکت از آن می گذرد

تصویری که حینال از حرکت می گیرد: به این شکل که مقابل حرکت اگر فاصله و بعد

همه آن را به شکل متقل و همراه با هم و قابل انقباض در خود جمع می کند، انقباض

ذهنی است. وجود خارجی ندارد. به دلیل اینکه اجتماع اجزاء حرکت، ممکن نیست:

زیرا \Leftarrow ثبات خواهد بود - نه تغییر.

۳۷

۱- موضوع حرکت چیست؟ موضوع حرکت جوهری و عرضی را با مثال بیان کنید

موضوع حرکت = (متحرک) همان چیزی است که حرکت را در خود قبول می کند و آن را می پذیرد.

\Leftarrow عرضی \Leftarrow جوهر و ذات شمس متحرک است.

موضوع \Leftarrow جوهر \Leftarrow ماده است.

مثال در حرکت عرضی \Leftarrow (سپهر که در محاسن است و اگر)

هم ایجاب کننده
مان حیثیت
دلیلی شده

۲-

چرا در هر حرکتی، موضوع وجود دارد؟

زیرا حرکت، خروج تدریجی شئی است از قوه به سوی فعل و این قوه باید در یک امر صوری
قدار گرفته و منتهی به آن باشد و نیز آن شئی بالقوه، کمال بالقوه این است برای طره و
با آن متحد است و آنگاه که قوه تبدیل فعلیت می گردد، آن فعلیت به جای قوه، با
ماده متحد می شود بنابراین: هر حرکتی را موضوعی است که حرکت به آن وصف داده و بر آن
جاری می گردد.

۳-

سه ویژگی از ویژگی های موضوع حرکت را بیان کنید؟

۱. امر ثابتی باشد تا حرکت بر آن جاری شود.
۲. موضوع باید حیثیت قوه داشته باشد.
۳. موضوع باید بجهت های از فعل داشته باشد.

بر روی ملک
در باید بین
آنگاه از

۴-

چرا موضوع حرکت، باید امری ثابت و پایدار باشد؟

موضوع حرکت، لزوماً باید امری ثابت باشد، تا حرکت بر آن جاری شود و به محقق گردد
باید، چون در غیر این صورت، آنچه بالقوه است با آنچه به فعلیت تبدیل گشته، مطابق
خواهد بود. و بنابراین حرکت که خروج تدریجی شئی از قوه به فعل است، تحقق پیدا
نکرده است.

تبدیل
در
نیز

۵-

چرا موضوع حرکت باید از این جهت بالقوه و از جهت دیگر بالفعل باشد؟

آنکه موضوعی بالقوه محض باشد و هر چه فعلیتی نداشته باشد، اصل موجود نخواهد شد زیرا
→ هر هستی یعنی فعلیت (وجود ماقول با فعلیت است) و اگر فعلیت محض باشد و قوتی
نداشته باشد، املا حرکتی صورت نمی گیرد. چون ← قوه ای ندارد که به فعل برسد.

۶. چرا حرکت نمی تواند همان شئی متحرک باشد؟

آنکه متحرک، خود شئی، متحرک خویشی باشد؛ باید یک شئی از جهت واحد، هم ایجاب کننده باشد و هم مقبول کننده. و این محال است. زیرا: حیثیت فعل و ایجاب، همان حیثیت دارایی و حیثیت مقبول و پذیرش همان حیثیت ندارد است. و معنا ندارد یکی شئی از یک جهت واحد، هم دارا باشد، هم ندارد.

۷. آیا فاعل حرکت باید خود را متغیر باشد؟ چرا؟ بیا.

زیرا حرکت مرتب با حدوث و فنا مواجبه است. وقتی حرکت که معلول است، قیامی پذیرد؛ ولی علت ثابت است، یعنی علت باشد و معلول نباشد و این خلاف که: معلول، علت نداشته باشد و باید بین علت و معلول، تسخیتی باشد. اگر فاعل، حرکت ذاتی ثابت و بدون تحول باشد، آنچنان او تداوم می کند، نیز به خودی خود؛ حرکتی را که در خود وجود دارد و در نتیجه خواهد داشت. پس چیزی از حرکت، تبدیل و در نتیجه، حرکتی در واقع رخ ندارد و این خلاف فروع است.

۸. امکانی را با توجه به لزوم متحرک بودن فاعل حرکت مطرح شده، بیا کمند (مسئله ارتباط متغیر با مبدأ این مسئله این است که علت مباشر حرکت باید خود متحرک باشد. ثابت است؟)

- ۱. آنرا که علت، واجب الوجود باشد: لازمه اینست که تغییر در واجب تعالی یعنی واجب تعالی خود شئی متحرک و تغییر باشد و این محال است. زیرا تغییر لازم با حدوث است. حدوث مستلزم امکان و معلولیت است و با وجوب وجود، هرگز جمع نمی شود.
- ۲. آنرا که ممکن الوجود باشد، خویشی نیازمند علت دیگر است که متحرک است و آنرا که علت هم ممکن باشد، نیازمند علت متحرک دیگری است. البته غیر از اینها و این تسلسل و محال است و آنرا به علتی بر رسم که خویشی مستلزم این عنوان است، معلول باشد؛ این در محال است و محال است.

آنکه علت متحرک، خویشی هم ندارد. باری:

(20)

4-

حرکت ذاتی و حرکت عارضی چیست؟

حرکت ذاتی = حرکتی است که متحرک، قطع تقدیر از حرکت، هویتی ندارد و چنین نیست که حرکت در مرحله پس از تحقق متحرک به آن ملحق گردد. بلکه از حقایق ذات آن استخراج می شود. در حرکت ذاتی، عمومی وجودی و یک خصوصی وجودی سیلانی و مذبذباتی است. نه آنکه وجودش عنید از حرکت باشد و حرکت بخواهد از خارج به آن ملحق شود.

حرکت عارضی = حرکتی است که از حقایق ذات متحرک استخراج نمی شود؛ بلکه مانند امری خارج از ذات متحرک، باید به آن ملحق شود. مثلاً: جسم که حرکت آنی یا اُثنی یا کثی انتخاب می دهد. این حرکت برای متحرک عارضی است. متحرک در مرتبه قبل از تحریک هویتی و تحقق دارد و در مرتبه بعد از تحقق حرکت به آن ملحق می شود. چنین حرکتی، زاید بر ذات و عارضی است و علت می خواهد و علتی هم باید متغیر باشد.

1-

فلا لفظ، ارتباط متغیر با ثابت را چگونه تبیین می کنند؟

متغیر به ذات: ۱ جنبه دارد > جنبه ثبات آن جنبه تغییر آن = یعنی موجود متغیر به ذات، ضی نفس

ثابت است ولی در مقابل با موجود دیگر، متغیر است و عبارت دیگر متغیر بود و صف نفس و

اضافه در مقابل احوال و ثبات بودن، نفسی است.

نتیجه اینکه: علتی که متغیر به ذات را می آفریند، در واقع یک ثابتی را آفریده است.

متغیر در تغییر خودی، ثبات است.

۱- **ما حرکت چیست؟ با مثال توضیح دهید؟** ما فیه الحركة : همانست و عبارت حرکت است بمانای است که متحرک با حرکت خود در آن مزر کرده و آن را می بینید : مانند زمانیکه قیامی رسیده فته قدرت، همان جسم قیامه است و صفت حرکت، کیفیت این جسم است.
و مانند : حرکت اینی : وقتی جسمی از مکان الف به مکان ب حرکت می کند، و طی مسافتی فته قدرت نسبت مکانی خاصی را واجد می شود. این مسافت را تغییر می کند.

۲- **بیان دقیق تر درباره ماهیت حرکت؟** وجود متصل و سیالی است که به موضوع حرکت، جاری می شود. این وجود، چون امکانی و محدود است، دارای ماهیت است و ماهیت امکان انتزاع می شود. یعنی در هر قطعه از حرکت، دارای یک ماهیت ویژه است.
« مسافت الحركة هي الوجود المتصل السيل الذي يجري على الموضوع القدر »

۳- **آیا حرکت شود در یک مقوله مستلزم آن است که در طول یک حرکت محدود به نهایت ماهیت تحقق یابد؟** (استحالة مطرح شده را بیان کنید)
در تعریف صفت حرکت، گفتیم که وجود متصل و سیال : که یک وجود شکلی و دارای مراتب ممکن است اثر از همی مراتب آن یک ماهیت خاص انتزاع شود، لازمه است وقوع شکلی در ماهیت خواهد بود : یعنی به ماهیت واحد در طول حرکت، به چیزی که دارای شدت و ضعف است و زیادت و نقصان دارد، هر آن خواهد که در این محال است. این وجود سیال خود را در هر قطعه از حرکت، دارای یک ماهیت ویژه است و در هر آن یک نوع خاص از مقوله از آن انتزاع می شود. و این انواع به گونه ای هستند که هیچ قدر و نسبتی ندارند.
[به عبارتی] یکبار گفته شد : صفت حرکت : از یک وجود متصل و سیال به قدرت جاری می شود.
در قول فوق گفته شد : هر چه « آن » یک ماهیت خاص از این وجود انتزاع می شود که محدود نیست به زیاده و تدارق و محدود آنی وجود سیال مورد نظر محدود نیست : به نهایت ماهیت در یک فاعله زانی محدود، تحقق می شود که محال

بالفعل به این اطلاق : **فما این اطلاق** : بگویند اینکه : متحرک بالفعل در هر آن واحد یک نوع ماهیت می شود که در این نظر بلکه مقصود از این کلام : متحرک در هر آن : قابلیت آن را دارد که ماهیت از آن انتزاع شود نه اینکه واقع در هر آن یک ماهیت بالفعل داشته باشد - اساس وجود سیال - متحرک بالفعل از آن انتزاع می شود نه اینکه واقع در هر آن یک ماهیت

۴- به عقیده حکمای پیشین از صدر الفاعلین در جمله مقوله های حرکت روی می دهد؟ بدین حرکت فعال
ذکر کنید؟
این: منتقل شدن از مکانی به مکانی دیگر.
۱. کنف: تغییر شکل میوه ای بدو اثر را شد.
۲. کم: جدارت دادن یک قطعه فلز
۳. وضع: جبرخشی یک کمره، بر کمرد محصور خورشید.

۵- چهارم مقوله فعل و انفعال حرکت و اتقونی نمود

مقوله فعل و انفعال در واقع عن حرکت اند. حرکت از جهت انتسابی به فاعل = مقدمه فعل
و از جهت انتسابی به قاعیل، مقوله ای انتقال خواهد بود. و اگر این ۲ مقوله، حرکت روی دهد:
چون حرکت تدریجی است و لحظه ای نیست؛ معنایی وقوع حرکت در حرکت است و از طرف
آن است که: حرکت به آن لحظه تحقق یابد و این محال است.

۶- چهارم مقوله، هستی، حرکت روی می دهد؟
چون هستی، هست به دست آمده از نسبت یک شئی به زمان است و لذا تدریجی است.
و این تدریجی بودن با وقوع حرکت در آن، منافات دارد. چهارم حرکت، خواهان انتساب به
احزابی است که وجودشان لحظه ای است. فعل و انفعال و هستی ذاتاً تدریجیانه و تدریج را
یعنی توان از آن گرفت.

۷- آیا در مقوله ای افافه و جبهه، حرکت و اتقونی نمود؟
اگر این انتزاعی و تابع که من خویشی است و لذا حرکت نیز در تدریجی است و از خود ندارند.
در جبهه هم که به دنبال تحولی: تحول موضوعی است. از حالتی به حالت دیگر درمی آیند، حرکت و اتقونی
در مقوله افافه و جبهه = حرکت بالقوی است.

۸- دلیل منکران حرکت جوهری را ذکر کنید؟
وقوع حرکت در جوهر، مستلزم آن است که: حرکت بدون این موضوع ثابت تحقق پیدا کند حال آنکه تحقق حرکت
متوقف است بر وجود موضوع ثابتی که تا حرکت هست، باقی بماند.
دلیل بقاء موضوع: اگر جوهر شئی هم حرکت موضوع ثابتی ندارد، یعنی حرکتی هم نیست چو حرکت وقتی است که موضوع ثابت باشد
: من من حرکت جوهری از این رهن من نمی شود و معلوم نیست جوهری از این رهن من می شود.

۱- پس تاریخی نظریه حرکت جوهری را با اجمال بیان کنید. طبق نظریه فکری حرکت جوهری: «قبل از ملا صدرا» تغییر و تحول را در ذات اشیا می دانستند و بی به صورت ذهنی اولین کسی که با صراحت حرکت جوهری را عنوان کرد و برای اثباتش برهان آورد = ملا صدرا بود.

۲- بر ملا صدرا الفاعلین بر وقوع حرکت جوهری را تقدیر کنید. ادر برخی مقولات عرفی حرکت وجود دارد. ۲. علت حرکات عرضی صورت نوعیه است. ۳. علت یک بدیده متغیر باید حوزش باشد.

∴ حرکت و تغییر و تحول در صورت نوعیه وجود دارد یعنی در جوهر و ذات شیء.

۳- مقدمه سو بر حرکت جوهری در علت یک بدیده متغیر باید حوزش باشد. این کلامی را که بر آن وارد شده را بیان کنید. و پاسخ دهید (اشکال). اشکال: هر حال که حرکت جوهری (م) اشکال = وقتی که می گوئید علت فاعله حرکت خودش باشد متغیر باشد این که شامل صورت نوعی اشیا می شود که وجودی سیال و تدریجی. حال اینکه علت فاعله را در صورت نوعی (مفارقة) می دانند که آن خود ثابت است و دیگر نوعی ندارد پس لزومیت علت یک شیء متغیر، خودش نیز، متغیر باشد. پاسخ: حرکت در جوهر شده، ذاتی شیء است و یک امر ذاتی علتی از علت اعلی ذات ندارد. یعنی همان علتی که ذات را می آفریند و به آن هسته می دهد، با همان جعل و آفرینش ذات، حرکت و تحول را نیز آفریند، جعلی هم که در اینجا هست؛ سبب است که جعل اعلی هسته و ذات شیء است. ∴ چیزی که ذاتاً متعده است و متغیر بالذات است می تواند از یک علت ثابت صدور یابد. ^{خارج از تغییر صدور یابد}

زیرا چنین معلومی از جهت ثابت هویتی، منسوب به علت است.

۴- آیا می توان گفت عرفی ذاتاً متغیر است و لذا می تواند از یک علت ثابت صدور یابد؟ توفیح دهید. (اشکال). وجود اعراف تعلقی و غیره است. یعنی وجودی که اعراف حین وجود آن که برای موقوفات است لذا تجدید و حرکتی که در اعراف هست در واقع تجدید و حرکت جوهری که وجود این اعراف متعلق به آن است. اعراف حرکت اند اما متغیر نیستند زیرا وجودشان برای موقوفات و جهت می سازد حرکت در عین تجدید بالذات است. ولی متعدد بالذات نیست و ما به متعدد بالذات نیاز داریم که این تنها در حرکت جوهری صدق می کند.

(24)

تعیین
برای بیان

۱- موضوع حرکت جوهری چیست؟ توضیح دهید؟
موضوع بیان است. صورتی که نیازمند بیان است با هم متحدند. یعنی موضوع حرکت جوهری، هیولان است که هیولان و هیولان ها که این هیولان از اول تا آخر ثابت است. اما هیولان متولد است و فعلیت آن با صورت محقق می شود. هر لحظه یک صورتی را به خود می گذرد.

بی فایده و
حقیقی

۲- وحدت ماده به عنوان موضوع حرکت چگونه تأمین می شود؟

نیستند

- ۱- وحدت صورت ها = عمومی : صورتی از صورت که می شود صورت ها
- ۲- وحدت جوهر مفاوئ = واحد و شخصی و هیولان را توسط صورت ها اعیان می کند.

درس ۲۳

۱- دلیل حکیمان مآء بر تو حیدر در خالقیت را بیان کنید؟

نادر

بنابر این قاعده که (علت علت کیب بدیده، علت هان بدیده هم هست) چون واجب الوجود کیی است و هر ممکن الوجودی دارای علتی است که یا خود واجب الوجود است یا در سلسله علتی واجب الوجود هستی می شود، معلوم می شود که هر کمال وجودی (بدیده) غیر واجب الوجود با واسطه یا بدون واسطه از واجب الوجود نشئت یافته است. و اولویت که همی کمال است وجودی (بدیده) را پیدا کرده است.

۲- دلیل حکیمان بر توحید در خالقیت را تقدیر نماید؟

بنابر این اصل که (وجود معلول فی غیری و رابط است) در حالیکه ملاک علیت، استقلال در وجود است و چون سلسله موجودات معلول به یک واجب الوجود منتهی می شود؛

تنها اوست که: استقلال مطلق در هستی دارد و می تواند حقیقتاً علت و بدیده آورنده باشد.
بنابراین * لا مؤثر فی الوجود الا الله * خالقیت با هم مقابله و تفاوت نمی آید آن را بیان کنید؟

مستدراپی

مستدراپی

| | |
|---|---------------------------------------|
| * وجود معلول لغیر و رابط است : عین نیاز | * معلول، وجودی مستقل دارد « فی نفسه » |
| * خدا ماعل قدیر است | * خدا ماعل یجید است |
| * لا مؤثر فی الوجود الا الله | * خالق و مخلوق هر دو مؤثرند. |

(25)

۴- نتیجه ثانیه (دوگانه افکاران) را بیان کنید؟ پاسخ دهید؟

نتیجه ← خدای که خیر محض، عادل، حکیم است. چگونه می تواند خالق سرور و امور بی فایده و تبذیر باشد؟

پاسخ ← افلاک طول ←

- (۱) مبدأ ندارد
- (۲) علت جداگانه ای ندارند
- (۳) سر بالذات هستند

۱- سرور و وجودی = مُل = زلزله - آفتاب - و... می فتنه می شوند
 بلکه زخمیه می شوند. (۲)
 ۲- سر بالعرض هستند، چون منشاء فقدان می شوند. (۱)

۵- درباره افلاک طول در باب عدمی بودن سر را توضیح دهید؟

افلاک طول معتقد بود: سر امری عدمی است و لذا اینرسی به مبدأ پیدا آورنده ندارد - بواسطه این اعتقاد دوگانه ای مبدأ آفرینش با استناد به ۲ گانه موجودات (خیر - سر) پایه ای ندارد زیرا وجود خیر خیر نیست و آنچه سر دانسته می شود، یا خود، امری عدمی است - مانند (کوری ← سر بالذات) یا هر چند خودش امر وجودی است ولی سر بودنش به این لحاظ است که منشاء امری عدمی می شود. مُل ← زلزله. امر عدمی علت وجودی ندارند و نیز متعلق به عمل احوال هفتان حقیقی اند.

- ۱- امر عدمی ← کوری ← سر بالذات
- ۲- امر وجودی ← زلزله ← سر بودنش منشاء امر عدمی است.

۶- برخی گفته اند (چون در عالم سر در همت، بس خدای علیم - قدیر - حکیم وجود ندارد)، این نتیجه را چگونه پاسخ دهیم؟

معمل و احوال همواره به وجود نهفته و هفتا حقیقی سر، متعلق می گردند.

امر وجودی که هتصرف به سر می شوند، از آن جهت که سر هستند، محمول و مخلوق نیستند بلکه محمول و احوال به نفس آن در متعلق می گردند که همواره خدای است و هر قدر از این جهت امر وجودی سر به کار نمی رود.

26

۷- آیا دیکه افلاطون و ارسطو در باب ضرورت با هم ناسازگارند؟ چرا؟
 افلاطون = به نتیجه تنوید بود و رد کردن خدا (احمد عین - سزوان)
 پاسخ ارسطو به این سوال بود که: آیا فی نفسه خداوند عالم را به نوبه از خلق می‌فرد که اصلاً
 هیچ شری در آن نبود؟
 ارسطو امور عالم را به دو دسته تقسیم کرد و نتیجه گرفت که صله حکم قدر - عادل؛
 شر محض خلق نمی‌کند. چون او خیر محض است و خیر خیر نمی‌آورد.
 چون تر جمیع مرجع است. ضروری را که ما در عالم می بینیم اولاً: شری نیست
 ثانیاً: جامعیت عالم ماده، تراجم است و غافل از این تراجمان شری جاری شده نه
 اینکه خدا، شر خلق کند.

حرف ۴۴

۱- صفات ذاتی و فاعلی را با ذکر مثال تعریف کنید.
 صفات ذاتی: صفاتی که خداوند به آن که متصف است: می - علم - قدرت - نیاز می در نظر گرفتن چیزی بیرون
 از ذات واجب و مقایسه آن با ذات او نیست.
 صفات فاعلی: صفاتی که افعال خداوند به آن می‌باشد و نیاز دارد که چیزی را خارج از ذات خدا در نظر بگیریم
 مثل: رازق - غفور - قواب - ربّار.

۲- چهار تفاوت صفات ذاتی و فاعلی را بیان کنید.
 ۱. صفات ذاتی از صفات خداوند اشاع می‌شود ولی صفات فاعلی از فعل خداوند.
 ۲. صفات ذاتی، عقید به حال و مکان نیستند ولی صفات فاعلی عقید به زمان و مکان است.
 ۳. صفات ذاتی، قابل طلب و ایجاب نیستند ولی صفات فاعلی قابل طلب و ایجاب اند.
 ۴. صفات ذاتی ذات اقدس الهی صدق عینی آن است اما در صفات فاعلی حکایت از
 نیست و اضافه جان خدا و مخلوقات دارد.

(27)

۳- نحوی صفت فاعلی بر واجب تعالی را شرح دهید.
این صفات از آن جهت که اهل و ریشی در ذات خداوند دارند که متعلق به کمال و جبر است.
حقیقتاً به ذات واجب تعالی صفت می کنند. اهل و ریشی این صفات به همان قدرت است که از صفات ذات واجب تعالی است.

۴- دلیل بیان کنید که خداوند واجب تعالی به همه صفات کمال متصف است؟

مقدمه ۱- صفات کمال و وجودی موجود در عالم هستی؛ خداوند متعال است.
مقدمه ۲- علت هسته بخشی همه کمال را که ایجاد می کند، به نحو بالائتبی دارد. (علت معلول)
∴ هر کمال وجودی که در عالم تحقق دارد مثل: علم قدرت - حیاء، خداوند است. و خداوند متصف به همه کمال و وجودی است.

۵- صفت بُدئی را با ذکر مثال تعریف و رابطه آن را بیان کنید؟

صفت بُدئی به معنای آنکه وجود کمالی را برای خداوند اثبات می کند و یک منقسم ایجاد می است - خداوند عالم است.
صفت سلبی به معنای آنکه نقص و کسور را از خداوند سلب می کند - خداوند جاهل نیست.
مثال - خداوند جاهل نیست به سبب راز خداوند سلب کمال
رابطه بُدئی و سلبی به صفت سلبی حقیقت و صفت بُدئی باز می گردد.

۶- اقسام صفات بُدئی را با ذکر مثال بیان و تعریف کنید؟

۱. حقیقی محض - مثل حیات - صفات ذات - علم
 ۲. حقیقی و اضافی > صفات فعل - مضاف
 ۳. اضافه محض - عالیه
- * فان العالیه نفس النبیة الله للعلم الهی العلو و القادرية
نفس النبیة الله بین القدرة والعقدور.
* احوالاته و هی عاقلات محض النبیة، کمال العالیة و القادرية.

۷- درباره اشهره راد عنوه اوصاف واجب تعالی به صفات حقیقی بیان و نقد کنید؟

آنها معتقدند که صفات حقیقی واجب: اولاً لازم بر ذات اند، نه عین ذات - دوماً لازم به ذات واجب بوده و هرگز از ذات متفک نیستند. ذات الهی قدیم است.
به نقدها اشاره: صفات حقیقی واجب، لا مبتدئ است - احیات ۴
صفت ۵ بعد
علم ۶ لازم
۷ کمال

(28)

[-8]

دیکھاہ معتبرہ در خواہ انصاف واجب تعالیٰ بہ ہفتان حقیقی را بیان نقد کنید؟

آن؟ معتقدند کہ ذات واجب تعالیٰ، جانیست ہفتان اوست و کار آن در اینجا می دهد. یعنی کجاست
مخلوقات بہ ہفتان نسبت داده می شوند، در مورد یکی واجب تعالیٰ بہ ذات اشیا دارد.
حراست آن؟ یک سری ہفتان زائد بر خود ذات وجود دارد کہ ہفتان افعال است اما ذات خداوند
بیضا است.

[-9]

دیکھاہ صحیح در باب خواہ انصاف واجب تعالیٰ بہ ہفتان حقیقی را بیان

کنید و دلیل آن را ذکر کنید؟

این ہفتان، مصداقاً همین ذات واجب الوجود و نیز همین یکدستند. اگر چه

مضموناً مغایر با یکدستند. زیرا ذات واجب تعالیٰ ۱- بیضا است. ترکیب در

۲- علت هستی نفس ہمدی کمال موجود در عالم است. آن را ندارد.

۳- واجب تعالیٰ؟ مبدأ و علت ہمدی کمال است و ہمدی کمال از او سرچشمہ می گیرند.